**اصول: اوامر، جلسه ۵: شنبه ۲۴/۶/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر نحوۀ دلالت امر بر وجوب بود، به تناسب ابتدا این صحبت را کردیم که آیا اصلا در مقام ثبوت بین وجوب و استحباب فرق ثبوتی وجود دارد یا ندارد، اگر فرق ثبوتی وجود ندارد قهرا معنا ندارد که دلالت اثباتی بر آنها وجود داشته باشد. از کلام مرحوم نایینی و به تبع مرحوم آقای خویی استفاده می‌شد که اصلا فرق ثبوتی بین وجوب و ندب را به عنوان در دایرۀ تشریعات شرعی انکار می‌کردند و فرق ثبوتی‌شان را به حکم عقل باز می‌گرداندند. ما عرض می‌کردیم نه این حکم عقل ناشی از نحوۀ مصالح و مفاسدی هست که شارع می‌بیند. ما عرض کردیم که شارع مقدس که یک موقعی یک مصلحتی در متعلق می‌بیند از آن طرف گاهی اوقات مصلحت در متعلق با مفسدۀ در الزام تزاحم می‌کند. مراد از الزام ملزم بودن و لازم بودن است، مصلحت در لازم بودن. یعنی اینکه شارع مقدس ممکن است اراده‌اش تعلق گرفته به اینکه، حبش تعلق گرفته به اینکه مکلف آزاد باشد این را مصلحت می‌داند که به تبع مصلحتش حب به آزادی بنده دارد. آزادی تشریعی. قهرا اگر اینها مزاحمت کنند باید ببینیم کدام یک از اینها بر دیگری می‌چربد، ممکن است به دلیل اهمیت مصلحت در مرخَّص بودن عبد و آزاد بودن عبد آن فعل واجب نشود، بلکه مستحب بشود. چون وقتی مستحب شد دیگر آن آزادی تشریعی وجود دارد از یک طرف دیگر مولا که نسبت به متعلق هم علاقه دارد، در بعضی از زمینه‌ها ممکن است عبد با آن آزادی خودش با وجودی که آزاد هست ولی چون می‌داند که این شیء برای مولا مطلوب هست و محبوب هست آن را از روی آزادی انجام می‌دهد. البته از آن طرف هم گاهی اوقات ممکن است شارع مقدس یک شیءای ذاتا اینقدر ملاکش قوی نباشد ولی مصلحت در دربند کردن عبد تشریعا باشد، بخواهد الزام کند، این خودش مصلحت داشته باشد. از آن طرف هم ممکن است مصلحت در لازم بودن منشأ این بشود که شارع الزام کند، هر دو طرفش هست. بنابراین علاوه بر مصلحت در متعلق مصلحت در امر هم اینجا مؤثر می‌شود و در مقام ثبوت احیانا وجوب و استحباب مرتبط با مقاماتی که شارع مقدس درک می‌کند و در نفس مولا وجود دارد ایجاد بشود. ما یک نکته‌ای را اینجا اشاره می‌کردیم که گاهی اوقات ممکن است الزام کردن شارع و تحکم کردن، الزام کردن به معنای اینکه من تحکم کنم که حتما باید این کار را انجام بدهی. شارع نفس این را نمی‌خواهد نسبت به مخاطب تحکم کند، تحکم کردن مفسده داشته باشد. یا حتی گاهی اوقات در مرحلۀ اصل ابراز، اصل ملاک، اصل اینکه ابراز کند که من نسبت به این شیء محبت دارم، نمی‌خواهد، مفسده دارد در ابراز. یا ابراز اینکه این ملاکش در حد شدید هست این هم دخالت دارد. البته این قسم اخیری که بحث ابراز هست و مصلحت در، این یک موقعی این در الزام کردن و مصلحت در ابراز و مفسدۀ در الزام و اینها را که مطرح می‌کنیم، نه مفسده در ملزم بودن عبد است، در اینکه من بخواهم درخواست کنم، مفسده در درخواست کردن هست. طبیعتا اگر مفسده در درخواست کردن باشد من درخواست نمی‌کنم، حالا موارد عادی را شما در نظر بگیرید ولی اگر خود آن عبد از جایی متوجه شد که من نیاز شدید به این شیء دارم. اینجا به نظر حکم عقل بر لزوم انجام آن عمل است. فرق است بین جایی که مفسده در ملزم بودن عبد است یا مصلحت در آزاد بودن تشریعی عبد است، آزاد بودن به عنوان یک عمل مستمر، یا مفسده در نفس ابراز وجوب، مفسده در نفس درخواست کردن است، شارع ممکن است درخواست نکند، ولی ملزم بودن عبد اینکه عقل انسان حکم کند که شما لازم است این کار را انجام بدهید این شارع مقدس نسبت به این بغض ندارد، مصلحت در این نمی‌داند که عبد آزاد باشد، اینجا عقل انسان هم حکم می‌کند اگر از جایی کشف کرد که نکته این است، همچنان که در مواردی که چرا مفسده در درخواست کردن هست یا ابراز چیز هست؟ مثلا من می‌دانم اگر ابراز یک چیزی را بکنم یک ظالمی به من صدمه وارد می‌کند، من در زندان هستم احتیاج به یک چیزی دارم، اگر بگویم پسرم فلان کار را برای من انجام بده، پسرم لو می‌رود مثلا می‌فهمند که من کی هستم. ولی آن پسر من اگر خودش فهمید که من به این کار نیاز دارم لازم هست به هر نحوی هست آن چیز را فراهم کند. علی ای تقدیر اینکه مفسدۀ در الزام کردن باشد، حالا الزام تعبیر نکنم، مفسدۀ در درخواست کردن، مفسدۀ در الزام در درخواست هست الزاما به اینجا منجر نمی‌شود که این شیء واجب نشود. ممکن است با وجودی که مفسده در درخواست هست ولی عبد خودش متوجه بشود، وقتی خودش متوجه شد عقلش حکم می‌کند که باید آن را انجام بدهد، این فرق دارد با جایی که مفسده در ملزم بودن عبد هست، در بند بودن تشریعی عبد مفسده داشته باشد، قهرا اگر مفسده داشته باشد معنا ندارد که ما بگوییم که عقل انسان حکم می‌کند که حتما باید این شیء را انجام بدهیم. حالا اینجا البته ما اینکه هر دو مطلب را یک کاسه در جلسۀ قبل ذکر می‌کردیم علتش این بود که ما در مفاد کلمۀ امر داشتیم، یعنی مقدمه بود که آیا مفاد امر، شارع مقدس امر می‌کند یا امر نمی‌کند. اگر جایی مفسدۀ در درخواست باشد، قهرا امر شارع صورت نخواهد گرفت. الزام کردن شارع صورت نخواهد گرفت، چون الزام کردن مفسده دارد هر چند ممکن است به جهت درک مکلف مصلحت تامه‌ای که در شیء هست، حبّ شدیدی که مولا نسبت به شیء دارد لازم باشد برایش عمل کردن، یعنی بین لازم بودن شیء و الزام کردن شارع ملازمه نیست، ممکن است شارع بدون الزام لزوم شیء بیاید، لزوم عقلی شیء بیاید ولی این لزوم عقلی شیء هم ناشی از همان محبت شارع هست نسبت به شیء نه ناشی از آن ابراز محبتی که احیانا کرده، ناشی از اعتبار الزامی، لازم نیست اعتبار الزامی باشد تا عقل حکم به لزوم عمل بکند، ولی در مقام دلالت‌ها و کشف‌ها حب دخالت دارد. طبیعتا جایی که درخواست شارع مفسده دارد شارع درخواست نخواهد کرد و در مقام اثباتی تأثیرگذار است. یک نکته‌ای را من می‌خواهم اینجا عرض بکنم، مرحوم نایینی تعبیرشان این هست که کأنّ ثبوتا بین وجوب و ندب فرقی نیست، این مطلب خلاف وجدان است قطعا، فرق ثبوتی بین اینها نیست. یعنی خود شارع از این بحث‌هایی که ما می‌کردیم، ما بالوجدان می‌فهمیم که نکات ثبوتی وجود دارد، نکات ثبوتی مربوط به مقام قانونگذاری و مقام تشریع وجود دارد که منشأ می‌شود واجب از مستحب جدا بشود. اینجور نیست که عقل این وسط بیاید خودش یک دم و دستگاه جدایی داشته باشد. نه این فرق‌ها فرق ثبوتی هست که این فرق ثبوتی قهرا در جایی که شارع شیء را واجب می‌کند ثبوتا، یا واجب نمی‌کند ولی ما درک می‌کنیم که علت واجب نکردنش مفسدۀ در درخواست است و الا در ملزم بودن مفسده‌ای نیست آنجا این شیء واجب می‌شود یعنی وجوب عقلی ناشی از تفاوت‌هایی که این متعلق، یعنی تفاوت‌هایی که در مقام تشریع وجود دارد هست و الا خود عقل انسان اینجا درک مستقلی از درک مستقل غیر وابسته به کیفیت مصالحی که شارع درک می‌کند حب و بغض‌هایی که شارع نسبت به متعلق نسبت به ترخیص، نسبت به درخواست کردن، درخواست نکردن و امثال اینها دارد این معقول نیست. بله یک مطلبی اینجا هست آن این است اگر در جایی که ما شک بکنیم که آیا آن امر ثبوتی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال اینجا تحقق دارد یا ندارد؟ شارع مثلا اینجا الزام نکرده، من نمی‌دانم این الزام نکردن شارع ناشی از این است که لازم بودن شیء بر عبد مفسده داشته یا الزام نکردنش به دلیل این بوده که مثلا درخواست کردن ایراد داشته، حالا در موارد عادی شما در نظر بگیرید، یک جایی که ما می‌دانیم از شارع مقدس هیچ چیزی سر نزده، هیچ الزامی از ناحیۀ شارع نیامده، از ناحیۀ قانونگذار از ناحیۀ مولای عادی هیچ الزامی نیامده. ولی نمی‌دانیم این الزام نیامدن به خاطر این هست که نمی‌توانسته یا مصلحت نمی‌دانسته که الزام کند، الزام کردن، مصلحت نداشته یا مفسده داشته. یا نه مشکله در ناحیۀ لازم بودن شیء بر عبد است، مثلا لازم بودن شیء بر عبد مفسده داشته. اینجا همان بحث قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعة و اینها مطرح می‌شود. مرحوم شهید صدر قائل به حق الطاعة هست، ما عرض می‌کردیم معقول نیست اینجا ما قائل به حق الطاعة بشویم، تصور ما، ما بحثمان این هست که ما نمی‌دانیم شارع مقدس الآن ارادۀ فعلیه‌اش متعلق به چی است؟ در جایی که ما احتمال می‌دهیم شارع مقدس این الزامی که از ناحیۀ شارع صادر نشده، به جهت این بوده که برایش ملزم بودن عبد مفسده داشته، نمی‌خواسته عبد ملزم باشد، معقول هست که بگوییم حق طاعت الهی اقتضاء می‌کند ما بگوییم عبد ملزم است؟ احتمال می‌دهیم شارع اینجا ملزم بودن عبد برایش مطلوب نباشد بگوییم احتیاط عقلی اینجا، عقل انسان حکم به احتیاط می‌کند؟ نه، آن چیزی که عقل انسان حکم می‌کند این است که انسان تابع ارادۀ شارع باید باشد. در این مرحلۀ شک در این جایی که من شک دارم ممکن است، یعنی فرض این است که احتمال می‌دهم که شارع مقدس مطلوبش این نباشد که شما ملزم به انجام این عمل باشید، در جایی که نمی‌دانم این عمل شارع مقدس چه حکمی؟ اگر جایی من بدانم که شارع شما را ملزم به عمل کرده این دانستن به معنای این است که شارع احتیاط شرعی جعل کرده، این را توجه بفرمایید. ما احتیاط عقلی را در کجا قائل هستیم؟ بحث سر این است کسی که اختلافی که در قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعة هست در جایی هست که احتیاط شرعی جعل نشده باشد، و الا جایی که شارع مقدس احتیاط شرعی جعل کرده باشد قبح عقاب بلا بیانی‌ها می‌گویند اینجا شما باید احتیاط کنید. چون یعنی شارع مقدس گفته ولو در این ظرف شک من می‌خواهم شما احتیاط کنید، آن مصلحت لزوم واقعی در حدی هست که اینجا شما احتیاط کنید. این بحثی نیست، بحث سر این هست که شارع مقدس اینجا در این ظرفی که من شک دارم هیچگونه نسبت به اینکه ارادۀ بالفعل شارع در اینجا به چی تعلق گرفته، من اگر احتمال می‌دهم که شاید شارع ملزم بودن من مبغوضش باشد، بحث همین است دیگر، احتمال اینکه چرا من یقین ندارم که اینجا احتیاط شرعی جعل شده به خاطر اینکه احتمال می‌دهم که ملزم بودن عبد در ظرف شک در حکم واقعی مبغوض شارع باشد، وقتی ما همچین احتمالی می‌دهیم معنا ندارد که ما بگوییم، کأنّ آقای صدر تصور کرده که من حتما باید تابع الزامات شارع باشم، نه من باید تابع ارادۀ شارع باشم، ارادۀ شارع ممکن است به فعل شیء تعلق گرفته باشد، ممکن است ارادۀ شارع به آزاد بودن من تعلق گرفته باشد. اگر ارادۀ شارع به آزاد بودن من تعلق گرفته باشد عقل انسان حکم می‌کند که من باید آزاد باشم دیگر، این معنا ندارد در جایی که احتمال می‌دهم ارادۀ شارع به آزاد بودن من تعلق گرفته بگوییم حتما باید این شیء را انجام بدهید معنا ندارد. ما اینجا این نکته را عرض می‌کردیم که در این فرضی که من شک دارم که ارادۀ فعلیۀ شارع به چی تعلق گرفته محرّکی نسبت به عمل ندارم، وقتی محرکی نسبت به عمل ندارم اینجا بحث قبح عقاب بلا بیان می‌آید. با وجودی که عقل انسان محرّک ندارد، احتمال می‌دهد ارادۀ شارع تعلق نگرفته باشد به لزوم انجام عمل معنا ندارد که من این شیء لازم بشود. اگر در این صورت شارع بخواهد من را عقاب کند قبیح است و درست هم هست. به نظر می‌رسد که این بیانی که مرحوم نایینی اینجا در این بحث ما نحن فیه مطرح کرده که بعد آقای خویی هم ادامه داده‌اند این بیان ولو مربوط به مقام ثبوت است اینها می‌گویند که وجوب و استحباب به حکم عقل است، قضاءً لحق المولویة از اینجور تعبیراتی که کردند. اینها ولو مربوط به مقام ثبوت است ولی نکته‌ای که قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان را اثبات می‌کند آن نکته باعث می‌شود که اینجا هم ما این حکم عقل را قبول نکنیم. یعنی نکتۀ قبح عقاب بلا بیان این هست که من باید تابع ارادۀ شارع باشم، اگر ارادۀ شارع به لازم بودن عمل تعلق گرفته خب عمل را لازم می‌دانم. اگر ارادۀ شارع به لازم نبودن عمل تعلق گرفته آن را لازم ندانم، مگر ندانم ارادۀ شارع به چی تعلق گرفته؟ اینجا دیگر من ملزم نیستم. بحث سر این است وقتی من نمی‌دانم این طلبی که شارع کرده، این طلب با یک مفسده‌ای در شیء، مفسده‌ای در لازم بودن تزاحم کرده یا نکرده، معنای اینکه، مرحوم نایینی می‌گوید که عقل انسان در جایی که طلبی از شارع سر زده باشد ولی ترخیص از ناحیۀ شارع سر نزده باشد می‌گوید باید حتما آن طلب را انجام بدهد. اینکه می‌گوییم ترخیص شارع سر نزده با وجودی که، یک موقعی بحث ما بحث ثبوتی است من می‌دانم شارع مقدس طلب کرده است. فرض این هست که آن حکم عقل به لزوم عمل در جایی هست که شارع مقدس در ترخیص مصلحتی ندیده باشد، و در ملزم بودن عبد مفسده‌ای نبیند، فرض این است که ممکن است ملزم بودن عبد مفسده داشته باشد و در ترخیص مصلحت باشد ولی به جهتی این بیان نشده باشد، فرض کنید در نفس، فرض این است دیگر، شارع مقدس یا صرفا لزوم عمل به من رسیده باشد، یعنی گاهی اوقات مشکل مشکل اثباتی است، مشکل این است که آن چیزی که در متعلق ارادۀ شارع هست به طور کامل به من نرسیده، یک موقعی هست من می‌دانم که شارع مقدس نسبت به این شیء محبت دارد و نسبت به ملزم بودن من هیچگونه بغضی ندارد، نسبت به مرخص بودن من هیچگونه محبتی ندارد، یک موقعی این را می‌دانم خب عیب ندارد بحث ما در جایی هست که من نمی‌دانم که شارع مقدس نسبت به مرخص بودن من و نسبت به ملزم بودن من اراده‌اش تعلق گرفته یا نگرفته، حب ترخیص وجود دارد، بغض نسبت به الزام لازم بودن عمل برای من وجود دارد یا ندارد؟ من نسبت به این شک دارم، در جایی که شک دارم چطور شما می‌توانید بگویید عقل انسان حکم می‌کند حتما باید آن را انجام بدهید؟ قضاءً لحق المولویة؟ مگر حق مولویت فقط در مصلحت در فعل شیء است؟ حق مولویت در این هست که هر چیزی را که برای شارع محبوب است آن را انجام بدهید، فرض این است که ممکن است شارع مرخص بودن عبد برایش مطلوب باشد، بنابراین باید مرخص باشد، ممکن است شارع ملزم بودنش برایش مفسده داشته باشد بنابراین من نباید ملزم باشم، یعنی همان اشکالی که ما به شهید صدر می‌کردیم در بحث حق الطاعة که شما کأنّ طاعت را فقط در ناحیۀ آن مصلحت در متعلق می‌دیدید، و الا مصالحی که در نفس لازم بودن و مفاسدی که در نفس لازم بودن و ترخیص و مرخص بودن به عنوان شرط نتیجه به نحو شرط نتیجه آنها را اصلا پایش را وسط نمی‌کشیدید اسمش را هم می‌گذاشتید مسلک حق الطاعة کأنّ ما نسبت به طاعت مولا بیشتر پابند هستیم، بیشتر ارادتمان نسبت، محبتمان نسبت به مولا خیلی بیشتر است. ارادت شما نسبت به مولا فقط در دایرۀ محبت‌های نسبت به متعلق که نباید باشد، بغضی که نسبت به متعلق و آن فعل خارجی نباید باشد، ممکن است نسبت به ملزم بودن، مرخص بودن نسبت به اینها هم باید توجه داشته باشید. بنابراین در جایی که من نمی‌دانم برایند تزاحمات به چه شکلی هست بنابراین عقل انسان حکم نمی‌کند به لزوم اتیان عمل و احتیاط عقلی، همان اشکالی که ما به شهید صدر مطرح می‌کردیم در بحث حق الطاعة و مسلک حق الطاعة عین همان اشکال هم به نظر می‌رسد مرحوم نایینی وارد است. وقتی ما در مقام ثبوت گفتیم که به هر حال فرق است یعنی آن نکته‌ای که دخالت دارد در حکم عقل به لزوم امتثال صرفا تابع حب شارع نسبت به متعلق و آن فعل خارجی نیست، حب شارع نسبت به مرخص بودن عبد، بغض شارع نسبت به ملزم بودن عبد اینها هم دخالت دارد، وقتی اینها هم دخالت دارد چطور شما می‌گویید قضاءً لحق المولویة حق مولویت شارع اقتضاء می‌کند که شما باید حتما آن فعل را انجام بدهید. ما همچین چیزی را درک نمی‌کنیم. اینکه به نظر می‌رسد که این بیانی که مرحوم نایینی آوردند این بیان مطلب صحیحی نیست و حق مولویت اقتضاء نمی‌کند ما طلبی را که نمی‌دانیم به نحو ایجابی هست یا به نحو استحبابی هست طلب وجوبی بدانیم. حق مولویت مولا اقتضاء می‌کند که ما آن گونه‌ای که مولا طلب دارد طلب را ببینیم. با توجه به اینکه طلب مولا می‌تواند طلب وجوبی باشد و می‌تواند طلب استحبابی باشد حق مولا اقتضاء می‌کند که. اگر ما شک داشته باشیم بالأخره نهایتا به شک در آن نحوۀ چیز بیانجامد این همان بحث قبح عقاب بلا بیان و همان نکاتی که بالأخره ما الزام شارع را چون احراز نکردیم بنابراین قبح عقاب بلا بیان می‌گوید شارع مقدس اگر بخواهد شما را عقاب کند قبیح هست. این محصل عرض ما در اینجا. اینجا مرحوم شهید صدر در پاسخ به مرحوم نایینی یک سری نقض‌ها و چیزهایی را مطرح کرده، یک حل‌ها و نقض‌هایی را مطرح کرده. حالا آن را ملاحظه بفرمایید در کلام آقای هاشمی و آقای حائری در تقریرات آقای صدر وارد شده، اگر ملاحظه بفرمایید به نظرم می‌رسد که در حل قضیه‌ای که آقای صدر وارد شده اصلا به آن نکتۀ اشکال اصلی مرحوم نایینی توجه نشده، اشکال مرحوم نایینی یک اشکال ثبوتی است، می‌گوید در مقام ثبوت بین وجوب و استحباب فرقی نیست. ما آن اشکال ثبوتی مرحوم نایینی را اگر حل نکنیم اگر در مقام ثبوت بین وجوب و استحباب فرق قائل نباشیم اصلا آن مدل بحثی که مرحوم آقای صدر بحث را ادامه داده اصلا درست نیست حالا این را ملاحظه بفرمایید من فردا در موردش صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد